

نمی‌خواهند تن به عدالت دهند، امانمی شود فقط با اعمال زور تحقق بخش یک عدالت اجتماعی بود. عده‌ای باید پذیرند که این سختی را بر خود هموار کنند. حضرت امیر (ع) هم این مضمون را طرح می‌کند: «وَمَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ، فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضْيَقٌ»، آن کس که عدالت را بر نمی‌تابد، به طریق اولی ظلم را بر نخواهد تابید؛ یعنی فشار ظلم خیلی بیشتر است تا عدالت. این آگاهی بخشی است، یعنی بیا و آگاهانه و به طور ارادی تن به عدالت بده، هر چند عدالت سختی‌هایی دارد.

### بنابراین عدالت امری فطری است؟

بله؛ ولو استقرار عدالت با سختی‌ها و دشواری‌ها و حتی اعمال زورهایی همراه باشد. ولی این به معنای این نیست که اگر عدالت سختی دارد و بعضاً با زور همراه است، هیچ جنبه‌ی ارادی و داوطلبانه‌ای ندارد. ممکن است بپرسند عدالت سخت است و یک عده زیر بار عدالت نمی‌روند؛ پس چه باید کرد؟ حال که زیر بار عدالت نمی‌روند، همه را باید از دم تیغ گذراند؟ کاری که در نظام‌های سوسیالیستی به ویژه در دوران استالین اتفاق افتاد. نه، ما اصلاً چنین اعتقادی نداریم. ولی حسب همان نکته‌ای که شما گفتید، یعنی «فطری بودن عدالت» و گرایش ذاتی انسان به عدالت، به هر حال تمایل به عدالت، علی‌القاعده و حسب انسانی بودن عدالت، بیشتر از تمایل به ظلم و بی‌عدالتی و ستمگری است. این حقایق، نقاط قوت استقرار عدالت است که اگر نظامی بخواهد عدالت را اتخاذ کند، با وجود برخی کاستی‌ها و سستی‌ها و سختی‌ها، همه چیز مهبلی است استقرار عدالت است؛ بنابراین من تلازم جمهوریت و عدالت را می‌فهمم و تأیید می‌کنم. حال چه شما حقوق مردم را در وجه فردی آن بگیریید، چه هر دو را در وجه اجتماعی اش لحاظ کنید، این تلازم برقرار است. چنانچه بخواهیم از این تلازم دفاع مفهومی و فلسفی بکنیم، آن را زیر مجموعه حق می‌دانم، اما حق را تقلیل به حق فردی نمی‌دهم.

### عدالت فردی را چه می‌دانید؟ یعنی عدالت فردی فراتر از عدالت کیفی را در چه چیزی می‌بینید؟

ما می‌گوییم جامعه برای خودش هستی و ویژه‌ای دارد؛ بنابراین حقوق ویژه‌ای دارد که آنگاه پای عدالت اجتماعی به میان می‌آید و در خصوص «هستی جامعه»، چیزی و رای جمع جبری افراد باید وجود داشته باشد، تا توجیهی فلسفی برای عدالت اجتماعی ممکن باشد. اما اگر کسی بیشتر کوشش کرد و زحمت بیشتری کشید، با او باید چه کرد؟ آیا او را باید فدای آن حق اجتماعی عدالت کرد یا باید حق ویژه او را داد؟ این که امام علی (ع) می‌فرمایند که زحمت کسی را به پای دیگری ننویس، معنای عمیق و دقیقی دارد. در کنار این که می‌فرمایند: «اللَّهُ اللَّهُ فِي الظَّنْبَةِ الشُّفْلَى»، خدا را، خدا را در توجه به طبقه فرودست، اما همان جا هم به مالک می‌گویند که زحمت و تلاش یکی را پای دیگری ننویس؛ یعنی «شایستگی» نیز مطرح و مهم است. به بیان دیگر، نظرگاه عدالت از منظر امام علی (ع) جمع بین «مساوات‌گرایی» و «شایسته‌گرایی» است؛ بنابراین بحث فردی همان بحث شایستگی‌هاست که یک فرد وقتی کوشش بیشتری می‌کند، باید حق او، به او داده شود.

### پس همچنان عدل به منزله عدل یا برابری مهم است ولی نه عدل، به معنای صرفاً برابری یا برابری صرف. این تمایز از آن رواست که بعضی برابری را کامل انکار می‌کنند یا به نحو مفرط بر آن تأکید می‌کنند.

تعریف عدالت مبنی بر احقاق حق را می‌پسندم. اما در این بین پرسش‌هایی کلیدی قابل طرح است: حق چیست؟ ذی حق کیست؟ تشخیص دهنده ذی حق کیست؟ متعلق حق کدام است؟ آیا حق نسبتی با فلسفه اجتماعی فردگرا و جمع‌گرایا هر دو دارد؟ این‌ها سؤالات اساسی است که در ارتباط با «اعطای حق به ذی حق» مطرح می‌شود و جواب‌های ما به این سؤالات است که یک نظریه را نسبت به یک نظریه دیگر برتر می‌کند. چون ممکن است که یک لیبرال هم بگوید اعطای حق به ذی حق را باور دارم اما حق را فردی می‌دانم و آن را در بستری از آزادی و عدم دخالت دولت می‌فهمم. در مقابل یک سوسیالیست می‌گوید من هم همین تعریف اعطای حق به ذی حق را می‌پذیرم، منتها حق و ذی حق از نظر من تعریف خاصی دارد و آن را در بستری آزادی‌گرایی مفرط تعریف نمی‌کنم، بلکه در بستری از دخالت دولت در نظر می‌گیرم و حق را از منظر مساوات‌گرایی و بانگاه برابر به همه افراد تعریف می‌کنم؛ بنابراین در خصوص «اعطای حق به ذی حق»، هر کسی می‌تواند مدعی رویکرد